

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا ﴿١﴾

در ابتدا قسم می‌خورد به اسبهای دونده در حالیکه نفس نفس می‌زنند. البته معنای واژه‌ای «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا» این است که از حد بگذرد. نه از حد گذراندن به معنای طغیان. مثال این از حد گذشتن مانند دونده‌ای است که در حال دویدن است و نهایت انرژی‌اش را صرف می‌کند.

فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا ﴿٢﴾

اسبهایی که در حال نفس نفس زنند، وقتی سمشان به زمین می‌خورد از آن جرقه بلند می‌شود. معنای واژه‌ای «قَدْحًا» یعنی تأثیر گذاشتن بر محیط اطراف نه به گونه‌ای که تغییر در آن ایجاد کند، بلکه یک تأثیر کوچک، یک جرقه کوچک. و مجموع دو آیه یعنی نفس نفس زدن که ثمره‌اش تأثیر گذاشتن در محیط اطراف است.

فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا ﴿٣﴾

یعنی آن اسبهای نفس نفس زنی که از شدت حرکتشان جرقه از سمشان بلند میشود، در موقع صبح جهاد می‌کنند. یورش صبحگاهی است برای غافلگیر کردن دشمن. یعنی تلاش بی‌حدی که در مرحله اول فقط بر اطرافش تأثیر می‌گذارد اما در گام بعدی آن را تغییر می‌دهد. در ابتدا تأثیر و جرقه است اما در گام‌های بعدی افق‌های تازه‌تری را در محیطش باز می‌کند.

فَاقْزَنْ بِهِ نَقْعًا ﴿٤﴾

یعنی آن اسبهای دونده‌ای که صبحدم می‌جنگندند و از سمشان جرقه بلند می‌شود، از شدت جهادشان گرد و خاک بلند می‌شود. روح معنای آیه این است که آن تلاش پر از انرژی از حد گذشته که در مرحله اول در اطراف تأثیر گذاشت و بعداً افق‌هایی ایجاد کرد، توان‌های پراکنده در اطراف را برانگیخته می‌کند. یعنی افرادی در گوشه و کنار نشسته‌اند که بواسطه آن نفس نفس زدن برانگیخته می‌شوند.

فَوْسَلْنَ بِهِ جَمْعًا ﴿٥﴾

اسبی دونده که سمش جرقه می‌زند، صبحدم شبیخون زده و گرد و خاک به پا می‌کند، بواسطه آن شبیخون وسط معرکه قرار گرفته و دشمن را تار و مار می‌کند. روح معنایش - که مصداقش همان اسب‌هایند - این است که آن نفس نفس زدن پرانرژی‌ای که تأثیر اولیه را گذاشت، افق‌های تازه‌ای را ایجاد کرده، توان‌های مختلف را برانگیخت، یکباره باعث می‌شود که جمعی شکل بگیرد. این نگاه، مدل تشکیل یک جمع قرآنی، به سبک سوره عادیات است.

ما وقتی می‌خواهیم جمعی تشکیل بدهیم ابتدا یک هدف می‌یابیم. بعد انسان‌های باانگیزهٔ حول آن هدف را جمع می‌کنیم و جلسه می‌گذاریم. بعد انجمن، کانون یا نهادی بر این اساس تشکیل می‌دهیم و جلسه پشت جلسه می‌گذاریم. مجمع عمومی داریم، مدیر عامل انتخاب می‌کنیم. البته این جمع‌ها نتیجه هم می‌دهند، ولی جزء جمعه‌های

قرآنی‌ای که عالم را تکان می‌دهند نیستند.

جمع‌هایی که به سبک سوره عادیات تشکیل شده‌اند، متشکل از یک نفر یا عده‌ای بوده‌اند که نفس نفس زدند و نفس نفس زدن آنها در اطراف تأثیر گذاشت. تأثیر، افق‌های جدید را تولید کرد. توان‌ها برانگیخته شدند و به طور طبیعی جمعی دور آن فرد یا افراد گرد آمدند. این جمع‌ها عالم را تکان داد و تمامی انقلاب‌های درست عالم هم از این مدل بوده‌اند.

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) محور کرد. دورش جمع شدند و رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) جامعه‌شد. در نتیجه مدینه‌النبی شکل یافت. انقلاب اسلامی ایران نیز اینگونه صورت پذیرفت. امام خمینی (رحمة‌الله‌علیه) با جمعی نفس نفس زدند، تأثیر ایجاد کردند، افق‌هایی ایجاد شد. انسان‌های بزرگی در نقاط مختلف کشور بواسطه این حرکت برانگیخته شدند و یکباره دیده شد که امام وسط جمع است. لازم نیست رأی‌گیری کنیم، لابی تشکیل بدهیم. ثمره طبیعی این مدل این است که آن عادیات، وسط جمع بیفتد. آنهم در حالیکه همه این مسأله را می‌پذیرند. مدل جمع‌های انقلابی که عالم را به سمت رشد و صلاح می‌برند، به این شکل است.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ﴿٦﴾

این آیه جواب قسم سوره است. جواب قسم مذموم آمده است، مانند سوره عصر: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ». یعنی به عصر قسم، انسان‌ها در خسرانند. سوره عادیات نیز اینگونه است. مشکل این است که انسان «کنود» است و نسخه‌کنود نبودن هم در جواب قسم هاست.

«کنود» دو معنا دارد. ناسپاس و کند. معنی مرسوم ریشه «کَنَدَ» ناسپاسی است ولی هردوی این معانی به هم ربط دارند. کندی حاصل ناسپاسی است. وقتی انسان قدر چیزی را نمی‌داند، نسبت به آن کند است. برای همین هم هست که مسیر عادیات را طی نمی‌کند. و تا نفس نفس نزند، جریان عادیات بوجود نمی‌آید. کندی (کنود بودن)، مهم‌ترین عاملی است که باعث می‌شود انسان نفس نفس نزند.

از آنجاکه قسم‌های اولیه همه با «فاء» به یکدیگر وصلند، پس قسم اصلی سوره «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا» است. «لکنود»، کلمه مقابل عادیات است. اگر کسی کنود بودن را از خودش برطرف کند، عادیات می‌شود، و بعد از عادیات شدن اتفاقات بعدی می‌افتد.

وَ إِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ ﴿٧﴾

ما جراح چیزی نیست که کسی از آن غفلت کند. یعنی نفس نفس زدن حقیقی است که لازم نیست برای آدم‌ها اثباتش کنی. آدم‌ها متوجه لکنود بودن خود هستند. می‌فهمند کم می‌گذارند، ناسپاسی می‌کنند. اگر کسی این شهادت خویش را به اجرا بگذارد، طبیعتاً عادیات می‌شود.

وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ﴿٨﴾

این آیه را به دو شکل معنا می‌کنند. یکی خیر را در مقابل شر معنای می‌کنند. دیگر اینکه خیر را آن چیزی می‌دانند که انسان آن را خیر می‌پندارد. با این دو معنا این آیه دو تعبیر پیدای می‌کند: در خیر به معنای مثبتش می‌گوید: «ای انسان تو که اینقدر

گرایش‌ت به خیر شدید است، چرا این کار را می‌کنی؟» و آیه، جمله حالیه می‌شود. انسان در حالی که خیر را بسیار دوست دارد، کند و ناسپاس است. چرا وقتی مسأله سرگرمی و گشت و گذار و تفریح است، کندی نمی‌کند؟! موقع درس خواندن و جهاد کند می‌شود؟ در اینجا دایره خیرش را وسعت می‌دهد. می‌گوید: یاد بگیر همانقدر که در لذت و بازی و گشت و گذار و تفریح، احساس خیر می‌کنی، در تحصیل و جهاد هم این خیر را ببینی. پس این حس باعث می‌شود که ناسپاسی ات برطرف شده، در نتیجه عادیات شوی و در ادامه راه بقیه اتفاقات نیز برایت رخ دهد.

در معنای دومش که حضرت علامه طباطبایی هم آن معنا را در نظر گرفته‌اند، حب خیر اینگونه تعریف می‌شود: «خیری که انسان می‌پندارد خیر است». و از این خیر تعبیر می‌کنند به دنیا. با این معنا، آیه دیگر یک جمله حالیه نیست، تعلیلیه و در مقام بیان علت است. می‌گوید: می‌دانید چرا انسان‌ها کنودند؟ چون گرایش زیادی به دنیا دارند. این گرایش شدید به خیرهای دنیوی مثل مال و لذت و لهو و لعب باعث می‌شود انسان‌ها کنود بشوند.

و هر دوی این معانی قابل برگشت به همدیگر بوده و دو نسخه هم ارائه می‌دهند: اگر می‌خواهی کنود بودنت را برطرف کنی، که عادیات بشوی و تأثیر گذار باشی و افق جدید و برانگیختگی ایجاد کنی و بعد جمعی بوجود آید پس یا تعلقت را به این دنیا کم کن یا اینکه دایره خیرت را وسیع کن. بدان که خیر اصلی تو، چیز دیگری است. گرایش به کمالات را در درون خود افزایش ده.

أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ ﴿٩﴾

و حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ ﴿١٠﴾

نسخه عملی سوره اینجاست. بهترین چیز یاد روز بعث است. روزی می‌رسد که از قبر برانگیخته می‌شوی و آنچه در سینه داشتی آشکار می‌شود.

إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ خَبِيرٌ ﴿١١﴾

و در آنجا خداوند به جزئی‌ترین مطالب آگاه است. آیا می‌خواهی حالت حب خیرت را نسبت به دنیا برطرف کنی؟ و بر ناسپاسی خودت گواه شوی و کندی ات را برطرف کنی و عادیات بشوی؟ به این مسأله توجه کن که روزی برانگیخته می‌شوی و تمام آنچه که در سینه داشتی آشکار می‌شود، نیت هایت هم آشکار می‌شود، دیگر چه رسد به اعمال. مثال: فرض کن یکبار درس می‌خوانی برای دل خودت. اما وقتی دیگر درس می‌خوانی به خاطر تعهدی که به شخصی دیگر داری. کندی در مدل دوم کمتر است. همین که تعهدی نسبت به شخص دیگری داری، از آنجاکه می‌دانی نتیجه‌ای دیده خواهد شد، کندی ات کم می‌شود. حال فکر کن نسبت به کسی تعهد داشته باشی که وقتی کنارش هستی، نیت‌های درونی ات را هم می‌داند. بعد در ذهنت می‌خواهی بگویی که «فعلاً انجام نمی‌دهم». اما جرأت نمی‌کنی این جمله را حتی از خیالت هم بگذرانی. پس یک نسخه عملی: «برای اینکه کارهایتان از کندی در بیاید، به همدیگر تعهد بدهید»

آنقدر در میزنم تا در به رویم وا کنه

خداوند رحمان می‌فرماید

اگر آنان که به من پشت کردند می‌دانستند

چقدر منتظرشان هستم و به توبه و بازگشت

آنان مشتاقم، از شوق دیدارم قالب تهی کرده و

از شدت محبتم بندبندشان می‌گسست

به‌نام ســــــــــــــــلام

یک‌لکه بر آینه حــــــــرام است

- کاظم رجبعلی

آدم باورش نمی‌شود، اتفاقات دردآور تاریخ را. فکرش را بکن، هیچ کدام از اطرافیان مختار هم فکر نمی‌کردند که تصمیماتشان اینقدر حساس باشد. علت هم این بود که در دل ماجرا بودند و آنچنان که سوره مبارکه عادیات دعوت به مشاهده می‌کند، به خود و شرایط زمانه و حساسیت کارشان توجه نداشتند. اوضاع مدرسه

پیشــــــــــــــــوان

در آغــــــــــــــــوش سوره فاطر

پنجشنبه ۶ مرداد، استاد اخوت در کلاس دوره حمد يك تا سه فرمودند که با سوره فاطر خداحافظی کنید، که جلسه آخر کلاس است. قرار شد جلسات در ماه رمضان به محاق بروند و بعد از ماه رمضان از افقی جدید طلوع کنند.
لهذا علی الحساب سوره فاطر را در آغوش کشیدیم و اشک ریزان زیارت وداعی خواندیم و به انتظار ایستاده‌ایم تا پایان ماه رمضان.
گفتنی است در طول یازده جلسه این دوره، سوره مبارکه فاطر از ابعاد مختلف مورد تدبّر قرار گرفت.

گــــــــــــــــزارش

در رثای شهـــــــــــــــــدای پایان‌نامه

- محمدعلی زارعیان

بیت اول: یادم هست، وقتی که قرار شد به عنوان مجری سوره لیل به روی صحنه بروم، ساعتها وقت صرف کردم و سوره لیل را از زوایای مختلف بررسی کردم. اما یک عیب عمده، که آن را تا روز اجرا هم برطرف نکردم، عدم ساختاربندی مناسب برای ارائه سوره بود. نتیجه این شد که، حقیر روی کاغذ ده‌ها صفحه متن داشتم، ولی در هنگام ارائه در حد یک صفحه مطلب هم نتوانستم ارائه کنم. مراحل کار دوستان ارئه کننده سوره انسان، از نگاه نویسنده این گزارش پنهان نماند، و به نظر بنده کم کاری در این قضیه اتفاق نیفتاد. اما یکی از هشدارهای نویسنده به ارائه کنندگان پایان‌نامه سوره انسان، گرفتار شدنشان به سرنوشت خودش بود؛ یعنی عدم ساختاربندی مناسب جهت ارائه انبوه مطالب.

بیت دوم: قرار بود ارائه سه نفره انجام گیرد ولی یک نفر از دوستان در جلسه حاضر نشد. جلسه با مروری کوتاه بر سوره، توسط آقای زادی شروع شد. در ادامه کار، آقای خوشاوی توضیحاتی بر اساس واژه ها ارائه دادند. ایشان نقشه مختصری بر اساس واژه‌های ابتدایی سوره کشیدند و واژه انسان را درآن به عنوان واژه کلیدی در نظر گرفتند. در

قرآن و عترت(علیهم‌السلام) نیز از جهاتی شباهت بسیار به این نکته دارد. اول اینکه نویسنده این سطور باور دارد که به احتمال زیاد حساسیت کار ما در این مجموعه، فوق‌العاده و استثنایی است؛ تا جایی که ساحت برنامه‌ها و فعالیت‌های ما ممکن است بی‌نظیر باشد (البته اگر هم نبود نفس چنین احساسی بسیار سازنده است) . دوم اینکه هر مجموعه‌ای از جمله مجموعه قرآنی ما، ممکن است دستخوش آسیب‌ها و خطراتی باشد که به دلیل حضور ما در دل وقایع آن متوجه آنها نباشیم. خودخواهی‌ها و تنگ‌نظری‌های ما که گاهی برای خودمان هم قابل باور نیست ممکن است اسائه ادب به ساحت مدرسه و به پاکی و قداست قرآن باشد. بیاییم به برکت قدم‌های مبارک ماه قرآن يك لکه کوچک را هم بر آینه نپسندیم.

عذرخواهـــــــــــــــــی و تشکـــــــــــــــــر

به لطف خدا متن‌هایی که به کاشف می‌رسد هر روز بیشتر و با کیفیت‌تر می‌شود. به طوری که مدّتی است در هر شماره شرمنده بعضی از دوستان می‌شویم که به علت محدودیت فضا درج متنشان در نشریه میسر نمی‌شود. بدین وسیله از همه آنها عذر می‌خواهیم و مراتب سیاس خود را به محضرشان تقدیم می‌کنیم. به خصوص بردارمان سیدحسام پرورده که فضا برای چاپ متن آتشینشان در این شماره نداشتیم و به دلایلی استثنائاً نامشان را ذکر کرده‌ایم.

نقاط ضعف نیز ارائه خواهد شد. نقاط مثبت ارائه،

تسلط فیزیکی و ایستادگی تا لحظه آخر، فهم خوب موضوعات، فهم خوب واژگان، لایه لایه حرف زدن، انتخاب مناسب سوره های مرتبط، سرعت انتقال مناسب بین سوره ها، پرداخت به ریزموضوعات ذکر شد.
نقاط منفی ارائه دوستان ضعف در ارتباط بین سوره ها علی رغم انتخاب سوره های مناسب ، فرسایشی بودن ارائه، عدم تمرکز بر فضای تصویری سوره و تمثیلهای زیبای آن، عدم توازن در ارائه مطالب، مشخص نشدن نحوه انتخاب واژه ها، در نظر نگرفتن غرض سوره ها در ارتباط بین سوره ای، اتخاب نشدن دعاهای مرتبط تر از مکارم الاخلاق، عدم ارائه غرری از تفسیر المیزان، سوار نشدن پاسخ سوالات حاضرین روی ساختار سوره.

بعد از صحبت‌های آقای رجبعلی، آقای چیت چیان از دیر ارائه شدن نکات زیبای سوره و عدم پرداخت کافی آنها، اظهار دلسوزی کردند و دوستان ارائه کننده را شهیدان راه پایان نامه نام نهادند؛ چرا که آنها خود را روی مین انداختند تا مسیر برای دیگران باز شود.

بیت آخر: وقتی که نتوانی لذتی را که از همنشینی چند هفته ای با سوره ای تجربه کرده ای، با دیگران در میان بگذاری، حسی عجیب برایت باقی می‌ماند، که تا مدتها آن را با خود حمل خواهی کرد. برای نویسنده این گزارش، شرکت در جلسه ارائه سوره انسان، یادآور اتفاقات پیش‌آمده برای خودش در همایش سوره لیل بود. البته لذت همایش سوره لیل

را که ادامه جلسات دفاع را موکول به پایان ماه مبارک رمضان کرده بود این طور اصلاح کنم که هفته آینده جلسه دفاعیه حقیر با عنوان سوره مبارکه نوح برگزار می شود، حضور شما عزیزان مایه شادی نوشتار بسته نشده لازم می دانم خبر هفته گذشته

کاشفــــــــــــــــک

- مریم فردوسه

خوشه‌چینــــــــــــــــان

نفسِ نفس در فرار از ناســــــــــــــــپاسی

مروری بر نشست ادبی سوره مبارکه عادیات

- هانے چیت‌چیان

جلسه این هفته خوشه‌چینان پر از نفس‌های پی در پی بود، دویدن‌های پر تلاش، و جمعی که می‌خواستند حصر را شکسته، و در میانه قرار بگیرند. متن‌ها اگر همه در فضای سوره نبود، اما آن همه نفس‌های بی‌شمار و جرقه‌های چشمگیر، آمده بودند تا نقاب مهجوریت از چهره سوره‌ای بردارند، که خود، رسم حصر شکستن را مشق می‌کرد. اینجا انجمن خوشه‌چینان وحی است و قلب‌ها آکنده از شور مجاهدانی که اسب‌هایشان، و گرد و غبار برخاسته از هجومشان، بهانه قسم خوردن خدا شده بود. چند نفری پای شهادت را وسط کشیدند، قسم شد شهادت خدا، و شهادت شد بهانه و اساس حرکت انسان، خدا می‌داند چه ارتباطی دارد این سوره عادیات با پور علی، که هر وقت از شهادت حرفی به میان می‌آید، نام او چون خورشید می‌درخشد. چندتایی عادیات را از منظر سوره‌های دیگر دیده بودند، آنقدر از زیر و زبر جهاد و مجاهدت گفتند، تا پای انواع جنگ‌ها هم به میان آمد، و جنگ سوره عادیات، که جنگ امیرالمومنین بود با اعراب بادیه‌نشین. این سوره دیگر خودش سوره جنگ و جهاد بود و برای حرف‌های جنگی، نیازی به هیچ دلیل و توجیهی نبود. یکی مجاهد را آن زمان که یک تنه به قلب دشمن می‌زد دیده بود، و دیگری همراهی اسب‌ها را دیده بود با سوارانشان، همین آخری از سینه‌ها هم گفت، از دویدن و دویدن تا به جمع رسیدن، آخر جلسه هم از تُندی خدا و گفت و تُندی ما، که البته جواب درخورش



را هم گرفت. یکی دیگر اما از عادیات، یک رضای تک و تنها ساخته بود برای خودش، که دوستش داشت و می‌خواست با این دوست داشتن، همه کُندی‌هایش را سر ببرد. یکی دیگر اما همین کندی را کرد کودکی، تا باور کنیم به ازای تمام غر زدن‌ها و عیب گرفتن‌هایمان، از معرکه دوریم، اینجا اعجاز سوره عادیات را هم می‌شد دید، بعد از مدت‌ها گوش‌های منتظرمان، به نوای مجاهدانه یک استاد، روشن شد! چند جمله قصار هم حواسمان را حسابی جمع کرد، اگر قرار باشد نفس نفس زنی، حتما ناسپاسی، اینجا دیگر هیچ شفاعتی هم به کارت نمی‌آید؛ کاش اعمال صالحان به گونه‌ای باشد که نفس‌هایمان گره بخورد با نفس‌های امام، تا با هم، هم‌نفس شویم! یکی دیگر هم گدازه‌های شماتت را بر سر انسان کُند و ناسپاس ریخت و البته کار را با دعا به اتمام رساند، و یکی دیگر پای ماه رمضان را به میان کشید، تا بهانه‌ای شود برای اینکه بدانیم نباید به خاطر ماه رمضان بی‌خود و بی‌جهت هول کنیم و از شدت اعمال صالحان کم کنیم. صدای پوتوکو پوتوکوی اسب‌های بهشتی نوای پس زمینه جلسه بود که در همراهی آن با تصاویر تنها نماهنگ جلسه، که تاخت اسب‌ها بود در میان خوشه‌زارها، حسابی فضای تصویری جلسه را بالا برده بود. خطبه‌های بی‌بدیل امیرالمومین که بر روی تصاویر قرائت می‌شد، شرح شورانگیز سوره بود از بیان آنکه خود همه سوره است، همین بهانه‌ای بود تا چند تایی هم با امیرالمومنین درد دل کنند، از سادات بودند یا نبودند، دلشان هوای انصار علی علیه السلام بودن داشت. جلسه با شور تمام شد، باشد سینه‌های همگان آکنده، از محبتی باشد، که داغ نفس‌هایش، حصر غربت مولا را بشکند.

(در این نوشتار سعی شده است نام هر یک از نویسندگان، به گونه‌ای در کنار متن‌شان بیاید.)

تکـــــــــــــــــوشه

راز جذابیت مجاهد

- رضا ابراهیمی

نامش رضا است.درست نمی شناسمش ولی دوستش دارم.بی اراده به سمتش می روم.هر چه می گذرد بیشتر به او نزدیک می شوم.
در عمق وجودش خستگی موج می زند ولی این خستگی را با دنیا عوض نمی کند. انگار یک بار سنگین به دوش می کشدو با این که نفس نفس می زند راهش را به جلو ادامه می دهدو توقفی هم در کارش وجود ندارد.

فکر می کنم برای همین هم هست که خیلی ها دوستش دارند و با او همراه اند. احساس می کنم اگر من بودم نفس کم می آوردم می نشستم و تسلیم می شدم. اما او نه، تسلیم نمی شود.با تمام توان جلو می رود تا دنیا را تغیر دهد.برای همین دوستش دارم.برای همین دوست داشتن است که می خواهم با او باشم.مثل او باشم.یا به پایش باشم.باری به دوش بگیرم و حرکت کنم.حتی اگر مثل او به نفس نفس‌یافتم.

غیر از این باشد ناسپاسی است به تک تک نفس نفس زدن هایی که به من آموخت.